

رؤیایی دارم

یک سخنرانی از مارتین لوتر کینگ

خوشحالم که امروز در گردهمایی‌ای حضور دارم که در تاریخ کشور ما به عنوان بزرگ‌ترین حرکت آزادی‌خواهانه ثبت خواهد شد.

یک قرن پیش، یک آمریکایی بزرگ که اینک سایه‌ی خود را به گونه‌ای نمادین بر سر ما گسترانیده است، اعلامیه‌ی آزادی بردگان را امضا کرد. این فرمان سرنوشت‌ساز، نوری از امید بر دل میلیون‌ها برده‌ی سیاهی تاباند که در آتش بی‌عدالتی‌های یأس‌آور می‌سوختند. فرمان فوق، برای آنان همچون سپیده‌دمی سرورانگیز بود که پایان شب دیرپای اسارت را نوید می‌داد.

اما سیاه، پس از گذشت یکصد سال، هنوز آزاد نیست. زندگی «سیاه» هنوز پس از گذشت یکصد سال، به طرزی غم‌انگیز در غل و زنجیر جدایی‌نژادی و تبعیض تباه می‌شود. پس از گذشت یکصد سال و در میان این اقیانوس عظیم تنعم مادی، سیاه همچنان در جزیره‌ی متروک فقر زندگی می‌کند. پس از گذشت یکصد سال، سیاه هنوز در گوشه و کنار جامعه‌ی آمریکایی مرارت می‌کشد و خود را در وطنش غریب می‌یابد. آری، این چنین است که ما امروز، اینجا گرد آمده‌ایم تا این موقعیت شرم‌آور را برملا سازیم.

به تعبیری، ما به پایتخت کشور خود آمده‌ایم تا طلبی را وصول کنیم. زمانی که معماران جمهوری ما، عبارات متعالی قانون اساسی و اعلامیه‌ی استقلال را تقریر می‌کردند، بر ضمانت‌نامه‌ای صحه گذاشتند که هر آمریکایی وارث آن بود. این مکتوب، تعهدی بود بر این امر که همه‌ی انسان‌ها - آری همه‌ی انسان‌ها، چه سیاه و چه سفید - از حقوق ضروری حیات و آزادی بهره‌مند خواهند بود و خواهند توانست به دنبال سعادت خود باشند.

امروز، روشن است که آمریکا، در عمل به این تعهدنامه تا جایی که به رنگ پوست شهروندانش مربوط است کوتاهی کرده است. آمریکا به جای این که حرمت این وظیفه مقدس را پاس بدارد، چک بی‌پشتوانه‌ای به دست سیاهان داده است؛ که وقتی برای وصول نقدینه به صندوقی ارسال می‌شود، بر روی آن می‌نویسند: «موجودی کافی نیست.»

اما ما باور نداریم که انبان عدالت تهی باشد: باور نمی‌کنیم که در صندوقچه‌ی فرصت‌های یک کشور، سرمایه‌ای نباشد، و بنابراین، آمده‌ایم تا طلب خود را وصول کنیم. طلبی که با نقد شدنش درهای آزادی و عدالت به روی ما گشوده خواهد شد.

ما همچنین، به این مکان مبارک آمده‌ایم تا به آمریکا متذکر شویم که وقت، بسی تنگ است. آمده‌ایم تا اعلام کنیم که اینک، زمان سرگرم شدن به ظاهرسازی‌های دلسردکننده نیست، دوره‌ی تجویز داروی ملال‌آور و اصلاحات تدریجی سرآمده است. آمده‌ایم تا بگوییم که اکنون، موقع تحقق دموکراسی است. زمان، زمان از تاریکی درآمدن است، از دره‌ی تفکیک نژادی گذر کردن است، راه روشن و اصلی عدالت را پیمودن است. آری اکنون، نوبت جابه‌جا شدن و حرکت ملت ما، از ریگزار لغزان بی‌عدالتی نژادی، به کوه استوار برادری است. وقت آن است تا عدالت برای همه فرزندان خدا محقق شود.

تقدیری شوم در انتظار این ملت خواهد بود اگر، اضطراب زمانه درک نشود. زمستان دیجور و سرد نارضایتی بر حق سیاه تمام نخواهد شد، تا زمانی که بهار خجسته و روح‌بخش آزادی و برابری خنده نزند. سال ۱۹۶۳، فرجام کار نیست، آغاز راه است. کسانی را دیده‌ام که امیدوارانه خیال می‌کنند که سیاه با بیرون ریختن ناگزیر خشم خود و بیان آنچه در دل دارد، آرام خواهد گرفت. اما این افراد، حتی اگر امور در کشور به روال معمول خود بازگردد، سرانجام با ضربه‌ای ناگهانی از خواب غفلت بیدار خواهند شد؛ چرا که تا حقوق شهروندی سیاه به او اعطا نشود، آمریکا روی فراغت و آرامش را به خود نخواهد دید. گردبادهای تمرد تا زمانی که صبح روشن عدالت طلوع نکرده، بنیادهای کشور ما را خواهد لرزاند.

اما موضوعی هست که می‌باید آن را با مردم که در این هوای گرم و در این درگاه عدالت ایستاده‌اند، در میان گذارم. سخن من این است که در فرایند نائل شدن به منزلت بر حق خود نباید دست به اعمال نادرستی بزنیم که ما را گناهکار سازد. عطش ما به آزادی نباید با نوشیدن جام بیزاری و نفرت سیراب شود.

شیوه و عزم بلند ما در مبارزه می‌بایست تا ابد، مبتنی بر کرامت و اصول باشد. ما نباید اجازه دهیم تا اعتراض سازنده‌ی ما، به خشونت فیزیکی انحطاط پیدا کند؛ باید که از نو به بلندی‌های شکوهمندی صعود کنیم که محل تلاقی نیروی مادی و نیروی دل است.

خشونت حیرت‌انگیزی که اخیراً اجتماع سیاهان را به کام خود کشیده است، نباید ما را نسبت به همه‌ی سفیدان بدگمان کند. از آن رو که بسیاری از برادران سفید ما، چنانچه امروز حضورشان در اینجا این نکته را به اثبات می‌رساند، نشان داده‌اند که سرنوشتشان به سرنوشت ما گره خورده است. آن‌ها به اینجا آمده‌اند تا بگویند که آزادیشان با آزادی ما پیوند دارد؛ ما نمی‌توانیم راه را به تنهایی طی کنیم.

با قدم گذاشتن در راه نیز، باید میثاق ببندیم که همواره به جلو گام برداریم. ما نمی‌توانیم به عقب بازگردیم. کسانی این سؤال را از هواخواهان حقوق مدنی می‌پرسند که «شما کی آرام خواهید گرفت؟» پاسخ این است که ما تا زمانی که سیاه قربانی وحشت‌های غیرقابل بیان سبعیت پلیسی است هرگز آرام نخواهیم گرفت. ما هرگز نمی‌توانیم آرام بگیریم، زمانی که تنهای ما، فرسوده و خسته از سفر، نمی‌توانند در منزلگاه‌های بین راه‌ها و هتل‌های شهرها، مسکنی بیابند. ما هرگز نمی‌توانیم آرام بگیریم، زمانی که جابه‌جایی اصلی سیاه، در حرکت او از زاغه‌ای کوچک به زاغه‌ای بزرگ‌تر خلاصه می‌شود. ما هرگز نمی‌توانیم آرام بگیریم، زمانی که کودکانمان را می‌بینیم که از خویشی خویش تهی می‌شوند و عزت نفس خود را از کف می‌دهند، آن‌گاه که با این نشانه‌ها مواجه می‌شوند: «فقط برای سفیدان». ما هرگز نمی‌توانیم آرام بگیریم، زمانی که سیاهی در می‌سی‌سی‌پی نمی‌تواند رأی دهد و سیاهی دیگر در نیویورک بر این باور است که

چیزی برای رأی دادن ندارد. نه، نه، ما آرام نیستیم و آرام نخواهیم گرفت تا آن زمان که عدالت همچون آبشاری فرو ریزد و انصاف همچون رودی عظیم سرازیر شود.

این را نیز می‌دانم که برخی از شما از معرکه‌ی مصائب و رنج‌هایی عظیم به اینجا آمده‌اید. برخی از شما به تازگی از زندان رها شده‌اید. برخی از شما از مناطقی آمده‌اید که جست‌وجوی آزادی در آنجا شما را با آتش بغض و عداوت و امواج سرکش سبعت پلیسی مواجه کرده و این همه شما را مغموم و مبهوت ساخته است. شما به قوای پرتجربه‌ی رنج آفریننده تبدیل شده‌اید. با ایمان به این که این رنج‌های نابحق، رستگاری‌بخش است، به تلاش خود ادامه دهید.

به می‌سی‌سی‌پی بازگردید. به آلاباما، به کارولینای جنوبی، به جورجیا، به لویزیانا، به حلبی‌آبادها و زاغه‌های شهرهای شمالی، و بدانید که این وضع می‌تواند به طریقی تغییر کند و تغییر نیز خواهد کرد. نگذارید در چاه نومیدی و یاس سقوط کنیم. به شما می‌گویم امروز که ای دوستان من، که به رگم دشواری‌ها و ناکامی‌های این لحظه، من هنوز رویایی دارم. من رویایی دارم که ریشه‌ای عمیق در رؤیای آمریکایی دارد.

رؤیایی دارم که روزی این ملت به پا می‌ایستد و معنای حقیقی این عقیده‌اش را زندگی می‌کند: «ما این حقایق را بدیهی می‌شماریم: که همه‌ی انسان‌ها برابر خلق شده‌اند.»

رؤیایی دارم که روزی بر تپه‌های گلگون جورجیا، فرزندان بردگان بردگان پیشین، می‌توانند در کنار فرزندان برده‌داران پیشین، دور یک میز که میز برادری است، بنشینند.

رؤیایی دارم که روزی ایالت می‌سی‌سی‌پی که اینک در آتش بی‌عدالتی و سرکوب شعله‌ور است، به بهشت آزادی و عدالت تبدیل می‌شود.

رؤیایی دارم که روزی، چهار فرزند کوچکم، در کشوری خواهند زیست که در آن نه بر مبنای رنگ پوستشان، که بر اساس منش و شخصیتشان داوری خواهند شد. من امروز رویایی دارم.

رؤیایی دارم که روزی در آن پایین، در آلاباما، با آن نژادپرستان شریرش، با آن فرماندارش که واژه‌هایی چون می‌ان‌ایستایی^۱ و الغا^۲ بی‌وقفه از دهانش فرو می‌بارد، آری آنجا در آلاباما، در یک روز واقعی، پسران و دختران کوچک سیاه می‌توانند دستان پسران و دختران کوچک سفید خود را بگیرند و آن‌ها را همچون دستان خواهران و برادران خود بفشارند. من امروز رؤیایی دارم.

رؤیایی دارم که روزی هر مغاکی بلندی می‌گیرد، هر کپه‌ی انباشته‌ای کوتاه می‌شود، زمین‌های ناهموار صاف می‌شوند، راه‌های کج راست می‌شوند، عظمت پروردگار آشکار می‌شود و همه انسان‌ها او را در کنار خود می‌یابند.

این امید ماست؛ با این ایمان است که من به جنوب بازمی‌گردم. با این ایمان است که ما خواهیم توانست از دل کوه نومیدی و یأس، جواهر امید را برون‌آوریم. با این ایمان است که ما قادر خواهیم شد ناهمخوانی‌های ملال‌آور ملت خود را به همخوانی دل‌انگیز برادری تبدیل کنیم. با این ایمان است که ما می‌توانیم با یکدیگر کار کنیم، به همراه هم نیایش کنیم، به اتفاق هم مبارزه کنیم، با هم به زندان برویم، در کنار هم از آزادی دفاع کنیم و بدانیم که روزی آزاد خواهیم شد. و آن روز، روزی است که در آن همه‌ی فرزندان خدا، قادر خواهند بود این آواز را با معنایی جدید بخوانند:

«ای کشور من، از توست...»

ای سرزمین شیرین‌رهایی، از توست که می‌خوانم

سرزمینی که پدرانم در آن در گذشته‌اند

^۱ نظریه‌ای حقوقی که بر مبنای آن هر ایالات حق دارد «میان قوانین دولت فدرال و مردمش» بایستد و از اجرای قوانین دولت فدرال سر باز بزند. برخی ایالات جنوبی در مخالفت با قانون لغو تفکیک نژادی، به چنین استدلال حقوقی‌ای روی می‌آوردند.

^۲ نظریه‌ای حقوقی که بر مبنای آن هر ایالات می‌تواند آن دسته از قوانین دولت فدرال را که بر خلاف قانون اساسی تشخیص دهد، خودسرانه الغا کند و از اجرای آن سر باز بزند.

سرزمین فخر هر زائر

و سرافراز شدند زائران

بگذار تا در هر کوهپایه و کوهساری

آزادی، طنین افکند»

و اگر آمریکا می‌خواهد ملتی بزرگ باشد، باید این امر در آن تحقق یابد.

پس بگذار تا از تپه‌های عظیم نیوهمپشیر، آزادی طنین افکند.

بگذار تا از کوه‌های پرصلابت نیویورک، آزادی طنین افکند.

بگذار تا از ارتفاعات بلند آگانی در پنسیلوانیا، آزادی طنین افکند.

بگذار تا از صخره‌های برف‌گرفته‌ی کلرادو، آزادی طنین افکند.

بگذار تا از شیب‌های چشم‌نواز کالیفرنیا، آزادی طنین افکند.

اما نه فقط این‌ها.

بگذار تا از کوه استون در جورجیا، آزادی طنین افکند.

بگذار تا از کوه لوک‌آوت در تنسی، آزادی طنین افکند.

بگذار تا از هر تپه و کپه‌خاکی در می‌سی‌سی‌پی، از دامنه هر کوهی، آزادی طنین افکند.

و زمانی که این اتفاق رخ دهد، زمانی که بگذاریم تا از هر آبادی و روستایی، از هر ایالت و شهری، آزادی طنین افکند، آنگاه ما می‌توانیم شتابان به سوی روزی پیش برویم که در آن همه‌ی

فرزندان خدا، اعم از سیاه و سفید، یهودی و مسیحی، پروتستان و کاتولیک، خواهند توانست دست‌ها را به یکدیگر گره زنند و آن آواز قدیمی و مذهبی سیاهان را سر دهند که: «سرانجام آزاد! سرانجام آزاد! خدای متعادل را سپاس؛ سرانجام آزادیم.»

- ترجمه‌ی جلال توکلیان، با قدری دخل و تصرف در ترجمه. منتشر شده در روزنامه‌ی شرق. به نقل از وبسایت یک پزشک:

https://www.1pezeshk.com/archives/2008/01/post_723.html